

ارتباط منصور با آمریکایی‌ها که در همین حد هم آشکار بود، در این دوره آشکارتر شد: منصور به محض اشغال پست نخست‌وزیری با اصرار لایحه‌ای را از مجلس گذرانید مبتنی بر مصونیت دیپلماتیک پرسنل ارتش آمریکا و اعضای خانواده‌شان در ایران. آیت‌الله خمینی به خاطر مخالفتش با این لایحه تبعید شد و خیلی زود پس از این تبعید یکی از پیروان جوانش به منصور تیراندازی کرد و او را کشت. اکنون دیگر نوبت هویدا بود که به بالاترین مقام دولتی صعود کند. او در تمام دوران بلوغش در انتظار چنین لحظه‌ای بود و مسلماً نصایح دوست چپ‌گرای قدیمی‌اش صادق چوبک، مبنی بر حفظ جانب احتیاط نمی‌توانست جلودار او شود.^{۴۶}

میلانی، طی بحثی نسبتاً طولانی درباره شرایطی که هویدا تحت آن شرایط به نخست‌وزیری رسید به این مسئله اشاره می‌کند که به دلیل گسترش تمایلات آمرانه شاه «دیگر نخست‌وزیر از قدرت بسیار کمی برخوردار بود»^{۴۷} سپس به طرح پرسشی می‌پردازد که قاعدتا می‌بایست پرسش محوری کتاب می‌بود:

«آیا هویدا حق داشت بعدها ادعا کند که مسئولیت دخالت‌های خلاف قانون شاه در سیاست با او نبود؟ آیا این واقعیت که این دخالت‌ها پیش از صدارت او رواج پیدا کرده بود شاهدهی بر بی‌گناهی هویدا محسوب می‌شد؟ آیا کسانی که آفریننده یک نظام غیرقانونی و معیوب نیستند، اما به تداومش مدد می‌رسانند، هیچ مسئولیت قانونی در قبال عملکرد این نظام ندارند؟»^{۴۸}

هر چه باشد، حتی «اریاب» پیر هویدا، یعنی انتظام نیز «بازنشستگی اجباری را بر تمکین سودای قدرت‌طلبی سیری‌ناپذیر شاه ریحان داد. در مقابل، هویدا از همان دیدار نخست با شاه، خادم این سودا شد»^{۴۹} اما داستانسرای میلانی به فوریت از این ارزیابی‌های روشن‌بینانه می‌گریزد و به تلبسار کردن مباحث جزئی و انحرافی‌ای می‌پردازد که هر چند اغلب جالب و آموزنده هستند، ولی مانع از شکل‌گیری یک داوری روشن می‌شوند.

در واقع به استراتژی سیاسی نخست‌وزیر هویدا می‌توان از طریق همراهان جدیدی که برای خود برگزیده بود به روشنی پی برد. به جای افراد نیمه مستقلی چون انتظام، او اکنون به افرادی نزدیک شده بود چون پرویز ثابتی، رئیس «اداره سوم» ساواک که مسئول امنیت داخلی بود. او که مورد نفرت اپوزیسیون بود به منزله مغز متفکری که پشت سر ماشین شکنجه، سانسور و سرکوب قرار داشت. اکنون فردی بسیار قدرتمند و «دوست نزدیک و معتمد» هویدا شده بود: «احراز همه مشاغل مهم - از پست وزارت گرفته تا استادی دانشگاه و معلمی و حتی کارمندی دولت - در گرو دریافت اجازه اداره‌ای بود که ریاستش را او بر عهده داشت.»^{۵۰}